

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحث درباره صحیح و فاسد یا صحیح و باطل بود و یک مقداری که مناسب با کلمات اصحاب بود تعرض کردیم چون همین مسئله در کتب اهل سنت هم مطرح شده و خب طبعا یک مقداری آن ها تفصیل های دیگری دارند که در کتب ما نیامده، گفتیم برای این که با کار آن ها آشنا بشویم، البته این را هم عرض کنم تا آن جایی که الان من خودم خبر دارم در میان اهل سنت فعلا این مقدار بحث های اصولی مطرح نمی شود. اخیرا من در کتاب هایشان دیدم در اصول یک چیز خیلی صورت ساده ای از همان اصول های قدیم شبیه معالم خودمان، فقط چاپش جدید است و إلا خیلی در این مسائل وارد نیستند، بله الان در مسائل حدیث و تخریج حدیث خیلی کار می کنند، این درست است و کار های خوبی می کنند و انصافا هم کارهای پر دامنه ای است، البته باز به قول خودشان امام فی الحدیث ندارند، بیشتر جمع آوری و استخراج مصادر یا به اصطلاح خودشان تخریج، بیشتر به تخریج مربوطند، خودشان صاحب نظری که قابل اعتنا در حدیث باشد آن قدر نیست، بیشتر نقل می کنند که قال فلان، قال فلان، خودشان یک حالت استقلالیته داشته باشند به حیثی که دیگران هم به چشم احترام به آن ها نگاه کنند فعلا یادم نمی آید.

علی ای حال کیف ما کان این برای آشنایی ما مخصوصا دیروز عرض کردم که بعضی از اباحت این ها به کتاب های قانونشان هم منتهی شده مثل همین بحث فرق بین فاسد و باطل که دیروز هم خواندیم این کتابی که به نام مجلة الاحکام العدلیة هست این قانون مدنی در عثمانی بوده در ترکیه، طبعا بر طبق مذهب حنفی، همین بحث فرق بین باطل و فاسد حتی به این کتاب هم منتهی شده یعنی در آن کتاب قانونیشان هم آمده، عرض کردیم مشهور بین علمای اسلام که ظاهرا اصحاب ما هم همین طور باشند فرقی بین فاسد و باطل نگذاشتند، اگر گفتند نماز فاسد است یعنی باطل است، اگر گفت عقد فاسد است یعنی باطل است، فرقی بین فاسد و باطل نیست، حتی در میان علمای اهل سنت، بله احناف، حنفی ها بین باطل و فاسد فرق گذاشتند. عرض کردیم ملخص فرقتان این است که اگر آن

.....

عقد مثلاً از همه جهات منعقد نشود و اصولاً هیچ راهی برای تصحیحش نباشد این را باطل می گویند اما اگر نه ذات عقد خیلی مشکل ندارد، بعضی از خصوصیات عامل خرابی آن عقد است به آن فاسد می گویند، فرق بین فاسد و باطل این طوری است، من در این جا که ندیدم اما از سابق یادم می آید که مثلاً شاید چهل و خرده ای سال قبل ایام نجف به نظرم آن ها تعبیر کرده بودند که عقد فضولی هم فاسد است یعنی عقد فضولی را باطل نمی دانستند، فاسد می دانستند چون عقد فضولی یک عقدی بوده که درست بوده، عقدش واقع شده، فقط یک خلل داشته و آن اجازه و رضای مالک، دیگه مشکل خاصی نداشته، این قرارداد بسته که کتاب زید را به این آقا بفروشد به دویست تومان، زید هم خبر ندارد، این عقد فی نفسه مشکل دارد، از یک زاویه فقط خلل دارد، از یک جهت و آن جهت نبودن رضای مالک، حالا اگر مالک راضی شد درست می شود اما اگر رفت فرض کنید من باب مثال سگ را فروخت سگ کلا نمی شود، فرق بین فروش سگ و فضولی، رفت بچه خودش را فروخت، حر فروخته نمی شود، یا آدم خودش را فروخت، کسی رفت خودش را فروخت و این که ملک دیگری بشود، این هم نمی شود، پس بیع الانسان یا بیع الحر فی نفسه این باطل است یعنی راهی برای تصحیحش نیست اما بیع فضولی فاسد است، این فرق بین فاسد و باطل این است، باطل این است که اساساً فی نفسه مشکل دارد و هیچ راهی برای صحتش نیست، اما فاسد آنی است که یک زاویه ای هست یعنی یک زاویه اش مشکل دارد، اگر آن زاویه را برداشتیم درست می شود مثل عقد فضولی، یا همان مثل بیع ربا که دیروز عرض کردم، فرض کنید به این که ده کیلو گندم را به دوازده کیلو گندم فروخت، خب این فاسد است، نقد است، به صورت نقد است، این باطل نیست فاسد است یعنی مشکلش سر زیادی است چون زیادی شده و إلا به لحاظ بیع که درست است، خب حالا اگر زیادی را برگرداند و دو کیلو را برگرداند، دو کیلو زیادی بود دو کیلو را برگرداند بیع درست است و البته خب شاید به ظاهر آیه هم تمسک کردند و فلکم رؤوس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون، همان سرمایه تان را به خودتان برگرداند، فلکم رؤوس اموالکم، روشن شد؟ پس بنابراین روشن شد که این ها هدفشان این بود که این عقد گاهی اصولاً منعقد نمی شود، گفتند باطل، گاهی منعقد می شود لکن یک مشکل دارد، از یک زاویه ای به لحاظ آن

زاویه مشکل دارد، آثار بر آن بار نمی شود، آن وقت این را فاسد گفتند تا ببینند آثار را به لحاظ آن زاویه برایش بار بکنند، روشن شد؟ فکر کنم تصویر باطل و فاسد کاملاً آن شا الله روشن شد.

پرسش: حرف بدی نیست، چطور بقیه قبول نکردند؟

آیت الله مددی: حالا اگر اجازه بدهید ما هم حرف هایمان را بزنیم، بگذارید روضه مان را بخوانیم بعد ببینیم گریه تان می آید یا نه بعد من الان عرض کردم از کتاب بحرال محیط می خوانم چون گفتم نمی خواهیم متعرض همه حرف های سنی ها که خیلی هم طول می کشد و هیچی هم ندارد، این فقط من هدفم آشنایی شماست که مثلاً اگر در ترکیه یا در کشور هایی که حنفی است حکم حنفی است، حاکم مثل افغانستان، خود عراق، عراق رسماً مذهبی که دولتی بودند قبلی ها، حالا هم مذهب سنی رسمی مذهب حنفی است، علی ای حال و لذا هم امام اعظم می گفتند چون بعد از آمدن عثمانی ها در ترکیه در قرن هشتم و هفتم این مذهب رسمی ترکیه یا عثمانی، آل عثمان به اصطلاح حنفی بود، می گویند مخصوصاً چون می خواستند ادعای خلافت بکنند که خلیفه اند و مخصوصاً ابوحنیفه شرط نمی کرد در خلیفه که از بنی هاشم باشد، از قریش باشد، این طور شنیدم اما فکر نمی کنم راست باشد، نه کتب کلامی از ابوحنیفه نقل شده باید قریشی باشد، نمی دانم حالا این طور نقل می کنند، خود من گاهی اوقات شبهه می کنم در بعضی از حرف ها لذا می گویم این طور که گفتند.

بعد این کتاب، کتاب شافعی هاست اینی که دست من است و طبعاً وقتی که متعرض مذاهب دیگران می شود نظر خودش اساساً روی مذهب شافعی است صاحب این کتاب، از یک طرف دیگه هم می دانید، حالا اجمالاً عرض می کنم تفصیلش باشد برای یک وقت دیگه، در دنیای اسلام بین گاهی طوائف خاص خیلی تند بودند مثلاً به طور طبیعی تندترین روابط بین حنبلی ها که اصحاب حدیث بودند و دنبال حدیث بودند و به لوازمش و بین حنفی که دنبال قیاس و رای، اصلاً در اصطلاح اهل سنت مکتب قیاس، وقتی صحبت مکتب رای یا قیاس می کنند مکتب رای مرادشان ابوحنیفه است اصلاً، مدرسة الرأی، این ها به جای مکتب، مدرسه می گویند، در لغت عربی مدرسه می گویند، اصلاً مدرسة الرأی یعنی ابوحنیفه، مدرسة الحديث هم جناب احمد ابن حنبل، و لذا این دو تا با همدیگه

.....

خیلی تقابل شدید به لحاظ فکری دارند، حنبلی ها با، این در این کتاب تاریخ بغداد اگر شنیده باشید در جلد چهاردهش یا سیزدهش حالا یادم نیست، در شرح حال نعمان ابن ثابت که ابوحنیفه باشد به نظرم سی چهل صفحه آورده، مثلاً نصفش یا بیشترش در مذمت ابوحنیفه و در قدح اوست، من همیشه عرض کردم این واقعیت دارد مجموعه آن که در تاریخ بغداد در مذمت ابوحنیفه آمده اصلاً در روایات ما از ائمه ما این قدر در مذمت ابوحنیفه نیامده، آن مقداری که آن ها دارند ما ها اصلاً نداریم، آن ها خیلی بیشتر مخصوصاً این کلام معاصرش مالک که دیگه چون طرق، حتی بحث کردند که آیا ثابت است مالک گفته یا نه؟ مسلم است، حالا من نمی خواهم و إلا مدارکش هست که خودشان می گویند این مطلب صحّ عن مالک، ما ولد فی الاسلام مولوداً اشتم من ابی حنیفة، یعنی غرض این تعابیری را که آن ها دارند ما اصلاً در روایات خودمان راجع به ابوحنیفه نداریم.

یک مقدار سر مکتب فکری بود که این دو تا با هم خیلی کلنجار می رفتند و یک مقدار هم سر واقعی شافعی ها با حنفی ها هم خیلی بدند، همیشه در خارج گاهی با هم جنگ و جدال و قتل و قتال و إلى آخره، حالا خویش این شده که فعلاً همه شان بر ضد شیعه جمع شدند و إلا خودشان با همدیگه به حد کافی بیش از حد کافی دعوا داشتند.

به هر حال این کتاب رو تفکر شافعی است

پرسش: منشا این نزاع دوم را شافعی ها چرا با حنفی ها

آیت الله مددی: اولاً خود شافعی یک مقدار به جماعت ابوحنیفه و شاگردان ابوحنیفه می تازد، حمله می کند در همین کتاب هایش، ثانیاً ایشان هم خب متأثر است چون شاگرد مالک است، شافعی هم با این نحوه مدرسه قیاس، چون البته به ابوحنیفه چیز های عجیبی نسبت داده می شود، حالا نمی دانم راست است یا دروغ، خود این جلدی که از تاریخ بغداد گفتم شاید دو سه جلد بعدش ملحق تاریخ بغداد است اگر نگاه بکنید مثلاً جلد چهاردهش بود، پانزده، شانزده، هفده، دو سه جلد ملحق دارد، این ملحق ها دفاعی است که حنفی ها از ابوحنیفه کردند، این هم چون تاریخ بغداد الان بیست جلد است، خودش چهارده جلد است، چند جلد ملحق شده در دفاع از ابوحنیفه، چون عرض کردم به عنوان امام اعظم مطرح بود و خیلی بهش تندند، البته اصلاً ابوحنیفه را توبه دادند، دو بار در میدان رسمی کوفه

.....

که به عنوان این که مرتد و کافر شده دو بار او را توبه دادند، استتیب مرتین، عرض می کنم چون نمی خواستم بگویم از دهنم پرید، به هر حال و این ها خیلی با آن ها، من به نظرم در یک تاریخی دارد مثلاً در ری یک مدتی ری که خیلی آباد بود یک جنگ و قتل و قتالی بین شافعی ها و حنفی ها رخ داد اصلاً شهر را خراب کردند، هی این ها زدند و آن ها به این ها زدند.

علی ای حال فعلاً خداوند برایشان شیعه را رساند که فعلاً دعوایشان را سر ما در آوردند و إلا خودشان دعواهایی که دارند به مراتب از ما شدیدتر است.

بعد ایشان می گوید که غرض هم وقتی هی می گوید عندنا من می خواستم این را بگویم، نمی خواستم وارد بحث بشوم، هی عندنا که می گوید مرادش شوافع است، من که می خوانم خیال نکنید عندنا یعنی شیعه، مرادش شافعی هاست.

و ما ذهب إليه الحنفية فساد ظاهر من جهة النقل، آن چه که حنفیه گفتند ظاهر الفساد است.

فإن مقتضى أن يكون الفاسد هو الموجود، البته این جا غلط چاپ کرده

هو الموجود على نوع من الخلل، و الباطل هو الذى لا تثبت حقيقته بوجه، و قد قال تعالى: (لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا)

این فاسد که در این جا بکار برده شده نه به معنای فاسدی است که آن ها می گویند، این فاسد یعنی اگر واقعا الهه متعدد بود اصلاً زمین و آسمان نمی ماند، از بین می روند، نه این که از بین می روند از یک جهتش می ماند، این طور نیست که از یک جهتش بماند، کلاً از بین می رود.

بعد ایشان فسمی السماوات والأرض فاسدة عند تقدير الشريك و وجوده

بعد اشاره به همین بحث کلامی معروف و دلیل التمانع، معروف به برهان تمناع است در باب توحید

يقتضى أن العالم على تقدير الشريك و وجوده يستحيل وجوده

اگر شد يستحيل وجوده باید باطل مراد باشد نه فاسد

لحصول التمانع، لا أنه يكون موجوداً على نوع من الخلل؛ فقد سمى الله تعالى الذى لا تثبت حقيقته بوجه فاسداً

در این آیه مبارکه آن چه را که احناف به عنوان باطل می دانند به عنوان فاسد آمده

و هو خلاف ما قالوا فی التفرقة

بله بعد ایشان چی می خواهد بگوید؟ ایشان می گوید اگر مراد لغت است و استعمال خارجی است خب این فساد که در آیه این طور

آمده

فإن كان مأخذهم فی التفریق بمجرد الاصطلاح

می خواهند بگویند نه درست است که آیه مبارکه مرادش این است

فهم مطالبون بمستند شرعی یقتضی اختلاف الحكم المرتب علیهما

اگر می گویند مراد ما اصطلاح است باید، البته ایشان به نظر من نتوانستند خیلی خوب چون مرادش واضح است، مرادش در ذهن

مبارکش درست بود.

ببینید مناقشه ای که با آقایان می شود این است یعنی آنی که ایشان فرمودند چرا، اگر بگوییم مراد این است که در لغت عرب و در

استعمالات عربی فاسد یعنی آنی که از یک جهتی خلل دارد نه که کلا خلل دارد اگر این طور بگوییم، خب الان آیه مبارکه فاسد

بکار برده شده و آن خلل از کل جهات است، در آن روایتی که آن روز خواندیم این روایت عرض کردم مزیتش این است که امام

سلام الله علیه می فرماید این کلام رسول الله است و شواهدش هم عرض کردیم گفتیم درست است، خود اهل سنت هم معتقدند که

امیرالمومنین در کتب اهل سنت از قول ام سلمه آمده که امیرالمومنین پیش رسول الله بودند و سوال می کردند و حضرت جواب می

دادند و امیرالمومنین می نوشتند، در روایات ما آمده کتاب علی باملاء رسول الله، آن ها هم دارند ما هم داریم. آن وقت در این

روایت دارد که امام صادق یک کتابی را خارج کردند، عبارتی را که خواندم فرمودند یا زرارہ هذا عن رسول الله، فاحفظ ذلك، یعنی

این عین عبارت رسول الله است، آن وقت آن عبارت این طور است: فالصلوة فی شعره و وبره فاسدة لا تقبل تلك الصلوة حتی یصلی

فی غیرها، در اعتقادات ما، البته عرض کردم آن ها اجمالا قبول دارند لکن خب آن عنادی که دارند جلویش را می گیرند چون آن ها

می آیند می گویند باید این ثابت بشود که امام صادق، آخه هی می گویند بخاری از امام صادق در صحیحش نقل نمی کند، این به خاطر اشکال در امام صادق نیست، نه بخاری از امام صادق در تاریخش نقل می کند و راجع به ایشان اشکال ندارد. شانش هم خیلی کوچک تر از این است که این حرف را بخواهیم، اشکال بخاری این طور که نقل کردند، حالا چند جور شده، شاید مشهورترش این باشد اشکال بخاری این است که می گوید این مطلبی را که امام صادق نقل می کند عن رسول الله تارة قال وجدتُ فی کتاب ابی و تارة قال حدثنی ابی، این همان اشکال معروف اهل سنت، می گوید روشن نیست که این نقل ایشان مثلاً این حدیث عن رسول الله، آن ها مشکل ندارند، در امام صادق که مشکل ندارند، این می آید مشکلات بحث همان علم الحدیثی را، این ها در قواعد حدیث و درایط الحدیث مطرح است، می گوید اخرج کتاباً زعم أنه املاء رسول الله، خیلی روایت مفصل است، این ها می گویند امام صادق نفرمود سمعت الكتاب من ابی، سمعه من ابی، سمعه من ابی، عن علی قال قال کتبه، این توش نیامده، لذا نمی دانیم این کتابی که مال علی ابن ابی طالب بوده و دست نوه ایشان بوده به نحو وجاده بوده یا به نحو سماع بوده و انصاف قصه هم این طور است یعنی این مطلب را بخاری فقط در کتابش راجع به امام صادق، خب انسان باید منصف باشد، یک راوی ای هست به نام عمرو ابن شعیب که چند دفعه هم گفتم، این از آن خبثای روزگار است، خیلی آدم ناصبی به تمام معناست این عمرو ابن شعیب، بخاری هم از او نقل می کند نه این که ابایی دارد، بخاری از همین عمرو ابن شعیب که جز نواصب است، چند بار عرض کردم یک قصه معروفی که وقتی عمر ابن عبدالعزیز با آن حيله بنا شد سبّ علی ابن ابی طالب را بردارد یک نفری بلند شد گفت السنة السنة یا امیرالمومنین یعنی این جز سنن نماز جماعت است سب امیرالمومنین، نمی شود سنت را برداریم، این شخص همین عمرو ابن شعیب است، همین عمرو ابن شعبی است که در مسجد شام بلند شد و ادعا کرد السنة السنة یا امیرالمومنین که سب علی ابن ابی طالب را از خطبه های نماز نمی شود برداشت.

غرض می خواهم وضع ایشان برایتان روشن بشود، این نوه نوع عمروعاص معروف است، خب دیگه بالاخره شجره واضح است یعنی جدش نوه عمروعاص است، عمرو ابن شعیب ابن محمد ابن عبدالله ابن عمروعاص، عمرو عاص جد جدش می شود

پرسش: آن مقدمه و این نتیجه

آیت الله مددی: بله دیگه، آن مقدمه و این نتیجه است، حالا صحبت راجع به این هست، من نمی خواهم الان بگویم، عجائبی راجع به این هست

ایشان در حدود زمان امام صادق بودند، ایشان در آن زمان کتابی را در می آورد که من این را از پدرم شعیب از عبدالله عمروعاص پسر عمروعاص شنیدیم، از جدش عبدالله، این معلوم شد که جناب عبدالله، عبدالله پسر عمروعاص یک آدم همین جور فقه و اصول و علم و اینها بود، خیلی در این کار های شیطننت سیاسی پدرش نبود، همراه پدرش بود اما با پدرش همکاری نمی کرد، به هر حال ایشان کتابی به نام الصحيفة الصادقة دارد، عرض کردم تازگی هم چند دفعه گفتم شنیدم اهل سنت جمع کردند چاپ کردند، من ندارم، یک کسی گفت من هم در دستگاه های کامپیوتر دیدم که اسمش آمده که کجا چاپ کردند.

خب این تنها کتاب مهمی است که الان اهل سنت از صحابه دارند، به عنوان نوشتار، تاریخ هم دارد، از ماه رمضان سال هشتم که در فتح مکه خدمت پیغمبر بوده، عمرش هم بین ۱۵ تا ۱۶ سال است، عمر عبدالله، پانزده سال و خرده ای، ایشان اجازه می گیرد از پیغمبر می نویسد، شروع به نوشتن می کند، خب این خیلی، عرض کردم سنی ها نوشتار صحابه خیلی کم دارند، مهم ترین نوشتار صحابه شان همین است، کتاب عبدالله، این اسمش را شنیدم خودش گذاشته الصحيفة الصادقة که خب من کرارا عرض کردم در روایات ما تاکید شده کتاب امیرالمومنین جامعه، یعنی الصحيفة الجامعة، الجامعة صفت صحیفه است، یعنی آن چه که اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین به امیرالمومنین نسبت دادند الصحيفة الجامعة به لحاظ این که این نوشتار امیرالمومنین جامع تمام آن ما یحتاج الیه الانسان است إلى يوم القيامة، کلمه جامعه هم روی همین جهت

خب ببینید بخاری از عمرو ابن شعیب نقل می کند، مثل هم اند دیگه، هر دو هم ناصبی اند تقریبا اما از کتاب جدش نقل نمی کند، جد پدرش، از کتاب عبدالله اما در کتب دیگه هست، ترمذی دارد، مخصوصا احمد ابن حنبل که زیاد دارد، همین اشکال را هم آن جا می کنند آخه چون ما خیال می کنیم مثلا این عدا است، این خب بالاخره به هر حال عالم خاص خودش است، آن دیدگاه خاص خودش را

دارد، همین اشکال هم اشکالی که در امام صادق است همین اشکال را بعینه در کتاب عمرو می کند، می گوید نمی دانیم این کتاب را ایشان از پدرش شنیده یا به نحو وجاده بوده، از امام صادق هم این طور نقل کردند، عرض کردم نقل های دیگه هم شده لکن در یک کتابی هست مال یکی از علمای زیدیه یمن النصائح الکافیة لمن یتولی معاویة، ایشان این جور از بخاری نقل کرده که نمی دانم آن چه که امام صادق گفته به نحو سماع بوده یا به نحو وجاده بوده، غرض حالا من این بحث ها را استطرادا کردم که اگر ما با اهل سنت اختلاف پیدا می کنیم در کجاست، این را مطلع باشیم، دقیقا مطلع باشیم که کجای کار با آن ها اختلاف داریم لذا حرف ما این است که خب حالا انصافا بخاری این کار را قبول نکرده، به استثنای بخاری تمام صحاح خمس از امام صادق حتی در باب حج یک روایت خیلی مفصلی است، تقریبا دو سه صفحه است، امام صادق از پدرش امام باقر از جابر ابن عبدالله درباره کیفیت حجة الوداع نقل می کند این در صحیح مسلم آمده بطولها و تفصیلهها و عمده کتاب حج اهل سنت روی این روایت است، عمده مباحث فقهی حج اهل سنت روی این روایت است، هم به خاطر دقتش و طول و تفصیلش و هم به خاطر این که نقل شده که پیغمبر قبل از حجة الوداع در مدینه فرمودند خذوا عنی مناسککم لذا بنا شد روی این حج کار بکنند اما آن کاری که الان به اهل سنت رسیده از امام صادق یا امام باقر است، آن روایت مطولی که کیفیت حجة الوداع تماما بیان فرمودند از طرف امام صادق.

به هر حال دقت بکنید اگر مراد این آقا این است که ما در استعمالاتی که داریم فاسد به معنای باطل است مثل آیه مبارکه، مثل همین روایتی که الان خواندیم، خب طبق نظر ما انصافا خیلی هم متن قوی است و شواهد خیلی فراوان است که این عین کلام رسول الله است، دو سه دفعه تا حالا عرض کردم از لطائف، در کتاب کافی هم گفتند هست، حالا من در کتاب بصائر دیده بودم، دارد که به املاي رسول الله من فلق فيه، فيه و فو یعنی زبان، در حالت جر است، فلق هم یعنی شکاف یعنی از میان دو لب پیغمبر به اصطلاح ما، خیلی تعبیر زیبایی هم هست به املاي رسول الله من فلق فيه یعنی درست از میان دو لب پیغمبر این مطلب را امیرالمومنین مرقوم فرمودند. خب پس این روایت ارزش لغوی هم پیدا می کند، ارزش علمی پیدا می کند، فالصلوة فی شعره و وبره فاسدة لا تقبل تلک

الصلوة حتى یصلی فی غیرها، این معنایش چیست؟ معنایش باطله است؟ این معنای فاسد که یک روایتش خراب است، خلل از یک طرف دارد این توش در نمی آید، این توش در می آید که کلا فاسده، لا تقبل تلك الصلوة

پرسش: لا تقبل را لا صحت معنا می کنید؟

آیت الله مددی: حتی یصلی فی غیرها را مجبوریم صحت معنا بکنیم. حتی یصلی فی غیرها چیست؟ آن روز هم شرح دادیم که این یک متن قانونی است، یک بند قانونی حساب می شود.

پس خوب دقت بکنید ایشان می خواهد این را بگوید، بگوید اگر در لغت عرب فاسد به این معنایی است که شما گفتید ما هم در قرآن داریم، به اصطلاح آقایان برهان تمناع، البته یک نکته ای را من عرض بکنم که برهان تمناع را عادتاً برای این می آورند که دو تا واجب الوجود وجود ندارد، قابلیت ندارد، آن وقت برهان تمناع را می آورند که می گویند قرآن هم مبدع این برهان است، لکن این آیه ظاهرش با آن برهان تمناعی که این ها می گویند نمی خورد، این نکته اش این است که اصلاً إلا این جا به معنای غیر است، حرف نیست، به معنای اسم است، این ها چون این مخاطب این آیات مشرکین اند، مشرکین به وجود الله معتقد بودند، نمی آید فرض می کند دو تا واجب الوجود باشند چی پیش می آید، نه می گوید شما که به وجود الله ایمان دارید با الله نمی شود اله دیگری فرض کرد، مراد از آیه این است، دیگه من یک نکته گفتم چون نمی خواهیم در این بحث ها وارد بشویم.

علی ای حال اگر مراد، مراد این آقا به نظر من این است، اگر مراد ابوحنیفه که در اصل لغت به این معناست خب انصافاً که خب ما داریم در موارد استعمال می بینیم فاسد یعنی باطل شما، باطل تماماً فاسد است، اگر مراد این است که ما بخواهیم اصطلاح درست بکنیم خب بله راست است، لا مشاحة فی الاصطلاح، مشاحه ای که در اصطلاح نیست، خب چه اشکال دارد، اما اصطلاح خیلی با متن عربی نمی خورد. بعدش هم خب آدم داعی ندارد همچین اصطلاحی بگذارد بعد توش گیر بکند، یک شعری بگوید تو قافیه اش گیر بکند، خب بگوید موقوفة، العقد موقوف، به جای این که بگوید فاسد، موقوف، مثلاً عقد فضولی را نگوییم فاسد، بگوییم موقوف یا معلق، بگوییم عقد یا صحیح است یا فاسد است یا موقوف است، موقوف یعنی یک خلل از یک جهت دارد، آن جهت را برداشتیم

درست می شود، این می شود موقوف، اگر دنبال اصطلاحید بگویید آقا ما می خواهیم جعل اصطلاح بکنیم، باطل غیر از فاسد، باطل آنی است که تمامام ذاتا باطل باشد، به قول آقایان ما لا ینعقد اصله بالصله و فاسد ما لا ینعقد بوصفه، حالا این تعبیر این ها، حالا فرض کنید، خیلی خب اشکال ندارد، اصطلاح که مشکل ندارد، اشکال ندارد، اما این اصطلاح مادام که ما این استعمال را در قرآن و سنت داریم فاسد به معنای باطل خیلی استعمال خوبی نیست، اصطلاح خوبی نیست، می شود اصطلاحات دیگری بکار برد، این اصطلاح لازم نیست.

بعد این که یک مطلب دیگر گفته چون این مطالبی که این جا نقل کرده مال اجوای خود شافعی هاست، مثلاً شافعی چی گفته و امام الحرمین چی گفته و این ها، این را دیگه خیلی نمی خوانیم آقایان مراجعه بکنند.

بعد ایشان و اعلم أن أصحابنا فرّقوا بین الفاسد و الباطل فی مواضع

حالا خیلی عجیب است اول گفت فاسد با باطل فرق نمی کند، بعد گفت اصحاب ما، مراد ایشان از اصحاب ما به اصطلاح شوافع اند و عرض کردیم در شافعی ها بعضی اصطلاحات است، این را یاد داشته باشید، یکی این که شافعی اول خب در مکه و مدینه بود بعد به عراق آمد که در راه هم براش مشکلاتی درست شد، آرایش را در عراق اصطلاحاً قدیم می گویند، قال الشافعی فی التقدیم، بعد مصر رفت آرایش را عوض کرد این جدید است، شافعی ها اصطلاح قدیم و جدید دارند، قدیم آرائی است که در عراق بوده، جدید آرائی است که بعد در مصرند کما این که به طور کلی علمایشان را به دو طائفه تقسیم می کنند، علمای عراق یا بغدادی و عراق و علمای خراسان که این جا مثلاً به یک معنایی این طور دارد

و رابعها: العاریة، و قد صورّها الغزالیّ فی الوسیط؛ فإنّه حکى فی صحّة إعارة الدراهم و الدنانیر خلافاً

پیش ما هم هست که آیا درهم و دینار را می شود عاریه داد یا نه؟ چون عاریه حق انتفاع است، آدم مالک عین نمی شود مالک منافع

ثمّ قال: فإن أبطلناها

گفتیم این عاریه باطل است

ففي طريق أهل العراق أنّها مضمونة؛ لأنّها إعارة فاسدة و في طريق المرازمة أنّها غير مضمونة لأنّها غير قابلة للإعارة، فهي باطلة

این مراد از مراوزه این اصطلاح داخل شافعی هاست، من این را می گویم برای این که وقتی کتاب را می خوانید مراوزه جمع یعنی

مروزی ها، مرو همین خراسان است، علمایی را که در خراسان داشتند گاهی به آن ها خراسانی می گویند و گاهی به آن ها مراوزه می

گویند، مروی ها، علمای مرو، مراد از علمای مرو در این اصطلاح غرضم این را می خواستم بگویم که این ها روی دعوای خودشان

است که اگر کسی عاریه داد درهم و دینار، عده ای گفتند فاسد و عده ای گفتند باطله، بعد ایشان

و اعلم ان اصحابنا فرقوا بين الفاسد و الباطل في مواضع

آن وقت ایشان یکی یکی می گوید، حالا من یکیش را خواندم.

و منها: لو قال: بعتك

حالا چون بقیه اش هی باید، یکیش را بگویم بقیه اش را که این فرض خوبی هم هست، اگر گفت بعtek، این کتاب دستش بود، گفت

بعtek اما اسم کتاب را نیاورد، پول هم نبرد، گفت بعtek، بعد کتاب را به طرف مقابل داد، بعد دست طرف مقابل تلف شد، هنوز که

بیع واقع نشده آیا باید برگرداند؟ ضامن هست یا نه؟

و تلفت العين في يد المشتري، هل عليه قيمتها؟ وجهان: أحدهما: نعم؛ لأنّه بيعٌ فاسد

یعنی قرارداد شده اما چون فاسد بوده، چون ثمنی ذکر نکرده همان قیمت را با نرخش، قیمت بازاریش را بدهد، چون می دانید در

اصطلاح مکاسب یک قیمت داریم و یک ثمن داریم، قیمت همان بدل حقیقی است، همان قیمتی است که در بازار گفته می شود، ثمن

بدل جعلی است، بدل جعلی را ثمن می گویند، مراد از بدل جعلی مثلا می گوید این کتاب را فروختم به هزار تومان، قیمتش در بازار

پانصد تومان است، پانصد را قیمت می گویند هزار را ثمن می گویند، ثمن آن چیزی است که ذکر می شود، خب این جا ثمن که ذکر

نکرده

.....

قیل نعم لانه بیع فاسد و قیل لا، چون نگفت بعثک الکتاب بكذا، فقط بعثک تنها گفت پس بیع نیست اگر بیع نشد چی می شود؟ امانت می شود، ید ید امانی می شود ضامن نیست، الان هم از آن مثال هایی که ایشان زدند یکی را بخواهیم به عرف ما نزدیک تر است، آن مثال های دیگر، گفت بعثک، بقیه اش هم نگفت، کتاب هم به طرف مقابل داد، کتاب هم پیش شخص تلف شد آیا ضامن قیمتش هست؟ چون ثمنی که نگفته ثمن مطرح نیست، قیمت مطرح است، آیا ضامن قیمت هست یا نه روی این، بله بعد ایشان می گوید منها ما لو نکح بلا ولی، فهو فاسد یوجب مهر المثل اما حد نمی آورد، مهر مثل می آید

و لو نکح السفیه بلا إذن فباطل لا یترتب علیه شیء

یک صوری را، انصافا هم خیلی عجیب است، حالا خوب شده بعد یک مطلبی دارد که باز یکمی آبرو داد و إلا گفت شوافع فرق بین فاسد و باطل نمی گذارند، بعد این موارد را ذکر کرده برای فرق بین فاسد و باطل، دیگر من چون لا اقل گفتم این بحثش را تمام بکنم مناقشات ما راجع به بحث را ان شا الله بعد عرض می کنیم

و قال الإمام أبو الحسن السبکی: عندی

ایشان هم از بزرگان شافعی است

أن أصحابنا

یعنی همان شوافع

لم یوافقوا الحنفیة فی هذا التفريق أصلاً؛ لأن الحنفیة یثبتون بیعا فاسدا یترتب علیه مع القبض أحكام شرعیة و نحن لا نقول ذلك

مطلب خیلی خوبی گفته انصافا خیلی شبیه مباحثی است که ما الان علمایمان مطرح می کنند

و إنما العقود

خوب دقت بکنید، می گوید عقود لها صور لغة و عرفا

عقد یک شکلی است، حالا ما بیاییم بگوییم ایشان می گوید لها صور، ایشان تعبیر به صور کرده، بیاییم بگوییم عقد یک وجود ایقاعی انشائی دارد یعنی یک وجودی در نفس الامر دارد، عقد یک وجودی دارد، خودش در عالم اعتبار یک وجودی دارد. من اگر فرصت کردم فردا این را توضیح می دهم چون این خیلی مهم است که آیا ما برای عقد یک وجودی فی نفسه تصویر می کنیم یا برای عقد یک وجود فی نفسه تصویر نمی کند، ایشان می گوید إنما العقود لها صور لغتا و عرفا من عاقد و معقود علیه و صیغه و لها شروط شرعية، فإن وجدت كلها فهو الصحيح

اگر تمام این ها بود آن صورتش بود، عاقد و معقود علیه و صیغه و شروطش بود فهو الصحيح

و إن فقد العاقد أو المعقود علیه أو الصیغة أو ما يقوم مقامها

مراد معاطاتی با فعل

فلا عقد اصلا، اصلا عقدی محقق نیست نه این که عقدی هست و فاسد است، ببینید این نکته ای که ایشان حالا چون من می ترسم باز فردا فراموش بکنم مثل همیشه، این نکته را ببینید ما الان بحث فضولی را مثال زدیم برای فاسد و باطل، اگر کسی کتاب شما را رفت فروخت خب شما می دانید عده ای از محققین اصحاب ما مثل مرحوم شیخ اسدالله تستری و مثل مرحوم نراقی و عده زیادی، عقد فضولی را باطل می دانند. البته در قوانین امروز طبق این که سمهودی نوشته در قوانین آلمان و انگلیس و فرانسه، عقد فضولی را روی قاعده صحیح می دانند، روی قاعده هم صحیح می دانند. حالا می گویم من در مطالبی که با آن ها قابل بحث هست حتی می توانیم حرف های خودمان را بزنیم.

خب در میان ما مشهور بین اصحاب عقد فضولی را صحیح می دانند لذا هم عرض کردیم این ها آمدند گفتند این عقد فضولی فاسد است یعنی عقد بسته شده اما فاسد است، با اجازه صحیح می شود، حالا این نکته اش غیر از جهت فقهی، یعنی این نکته اش یک بحث قانونی لطیفی است ایشان چون اشاره کرده می گویم، خب می دانید راجع به این که صحیح است یا نه تمسک به حدیث کردند، لا تبع ما لیس عندک آن حدیث دیگر، همین صحبت هایی که شده که دیدید اما به ذهن می آید این نکته ای را که سُبکی می گوید اگر

مرادش این باشد یک نکته لطیفی است، این نکته خیلی لطیف است، آن نکته این است که آیا عقد در عالم اعتبار در وعای اعتبار خودش یک واقعیت ایقاعی انشائی دارد یا ندارد؟ دقت بکنید، اگر ما گفتیم عقد در عالم اعتبار خودش یک واقعیت دارد، آن واقعیت چیست؟ این کتابی که قیمتش پانصد تومان بود اتفاق شد، قرارداد بسته شد به هزار تومان، ببینید این خودش یک واقع ایقاعی انشائی است خود این، کتابی که در بازار در مقابل پانصد تومان بود در قرارداد ما شد هزار تومان، این واقع احتیاج به مالک ندارد، این می شود این قرارداد لذا من ممکن است کتاب شما را بگیرم بروم با یک آقایی قرارداد ببندیم به هزار تومان، نکته فنی روشن شد؟ آن چه که امروز در دنیای علم در بحث می آید این است که آیا عقد خودش یک واقعی دارد؟ یک واقع ایقاعی انشائی اعتباری دارد؟ که ممکن است در عالم اعتبار پیدا بشود، اگر این را گفتیم می شود عقد فضولی درست، چرا؟ چون کتاب قیمتش پانصد تومان بود در عالم اعتبار شد هزار تومان، در عالم اعتبار ایقاعی انشائی شد هزار، اما اگر گفتیم عقد خودش واقع اعتباری ندارد، خوب دقت بکنید، عقد تجلی حالا فرض کنید، جلوه یا پرتوی از سلطه مالک است، خوب تامل بکنید! اگر غیر مالک انجام بدهد واقعی ندارد که ایجاد بشود، قابل ایجاد نیست، روشن شد؟ اگر مالک گفت هزار تومان فروختم چون این تجلی اراده‌ی مالک است یعنی تجلی سلطنت مالک است، اگر گفت هزار تومان خب تمام می شود، اگر او گفت یک فضولی گفت هزار تومان فروخت پیدا نمی شود، یعنی دنبال این نکته برویم که آیا، پس این ربطی به کلمه فاسد و باطل ندارد، این یک تحلیل حقوقی دارد، دیگه من بقیه کلام ابوالحسن چون وقت سه چهار دقیقه رد شده، فردا ان شا الله می خوانیم، این حرف ایشان خیلی دقیق است، ایشان می گوید اگر یک مشکلی هست مال فاسد و باطل نیست، این یک نکته فنی دیگری دارد، الان آن نکته فنی را من در بحث فضولی خدمتتان عرض کردم و این آثار دارد، اصلا این تصور یعنی اگر شما آمدید گفتید عقد فی نفسه چیزی است، لازم نیست از مالک هم صادر بشود، آن عقد این است، یک مبلغی را در مقابل این کتاب قرار بدهم که با بازار هم نمی خورد، در بازار پنج هزار تومان است شما گفتید هزار تومان، در بازار پانصد تومان است گفتید هزار تومان، عقد این است، مقابله کتاب با این، این قرارداد منعقد شد، این عقد می شود ایجاد بشود، این احتیاج به مالک ندارد، در وعای اعتبار، در وجود ایقاعی انشائی اعتباری خودش در آن ظرف خودش، در آن صقع اعتباری خودش

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: : استصحاب : تنبیهات استصحاب : حکم وضعی و تکلیفی: صحت و فساد

یکشنبه: ۱۳۹۶/۷/۳۰

جلسه: ۲۸

صفحه ۱۶

ایجاد می شود، اعتبار می شود، بعد اگر مالک اجازه داد تام می شود، این جا دیگه فاسد و باطل، بحث فاسد و باطل نیست، بحث نکته

فنی است

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين